

خود هر چه را پادشاه بی رحم خواسته بود بنویسند و قبض بدهند و سپس به فرمان نادر، جماعت مزبور را به عنوان معرفی اعوان و دستیاران، چوب می زدند، و آن گروه بخت برگشته از ترس جان هر که را می شناختند با دیده، یا اسمشان را از کسی شنیده بودند نام می بردند و مأسورین غلاظ و شداد نادری به دستگیری ایشان روانه می شدند... و «حکم، حکم نادر است» را به رخ او می کشیدند.

خلاصه، این اختراع منحوس نادر و احکام و حوالجات ظالمانه‌ای که از طرف او به نام شهرها و دهات و قصبات صدور یافت، آن قسمت از آبادیهای ایران را هم که در استیلای افغانان و قشونکشیهای نادر و طغیان سرکشان مثل محمدخان بلوچ و محمد تقی خان شیرازی و غیره خراب نشده بود، به یکسره ویران کرد و فریاد مظلومان را به فلک رسانید. به خصوص که مأسورین نادری هر که را که از پرداخت آن وجوه گزاف سر می پیچید، کور می کردند یا گردن می زدند. و اگر قدرت پرداخت آن را نداشت و در زیر شکنجه جان می سپرد، حواله به ورثه او، در صورت بی چیزی ورثه، به همسایه و از همسایه به محله و از محله به شهرها و ولایات منتقل و وجه آن به سختی تمام مطالبه می شد... بدیهی است که پرداخت این همه وجوه ناروا، از طاقت مردم بی نوای ایران که در فاصله استیلای افغانان غارتگر و سالهای آخر سلطنت نادر از هستی ساقط شده بودند، از اسکان خارج بود و مأسورین و محصلین ایرانی با تمام ترسی که از لاوصول ماندن آنها داشتند نمی توانستند تمام آنها را دریافت کنند. ناچار قسمت عمده حواله‌ها وصول نشده برمی گشت و محرك دیگری برای اشتعال آتش خشم و غضب نادر به دست می آمد. این بار نادر به بهانه این که حوالجات لاوصول مانده، محصلین و مأسورین را کور می کرد و از سرهای ایشان کله مناره‌ها می ساخت...^۱

انواع مالیاتها

«قسمت اعظم مالیاتها و وظایفی که در دهه‌های چهارم و پنجم سده هژدهم میلادی در دولت نادر شاه معمول بود، تشکیل می شد از مالیات بر زمین و درآند (: مالوجهات، عشر، چوپان‌یگی، نتیجه و وجوه ضریخانه) و مالیات سرانه (: سرشماری، یا ساق کش و جزیه)، مالیات برای نگه‌داری قشون (: علوفه، سیورسات و اسب چاپار) و وظیفه خدمات جنگی (: چریک) مالیات به نفع شاه و کارمندان دولت (: رسومات، تحویلات پیشکش و خراج متوددین) و وظیفه مشقت‌بار به نفع دولت و فتودالها (: بیگار) مالیات راه (: راه‌داری) و غیره.

مالیات اصلی که از رعیت به نفع دولت و فتودال دریافت می شد، «مالوجهات» یا مالیات نامیده می شد. از این مالیاتها در منابع دست اول یاد شده. معمولاً مقدار محصول که کشاورز می‌بایست به دولت یا فتودال بپردازد، با توجه به این که زمین مال که بوده و درجه شرایط قرار داشت تعیین می شد.

ما با بررسی منابع مختلف توانسته‌ایم روشن کنیم که مالیاتهای دهه‌های چهارم و پنجم قرن هژدهم میلادی نه فقط جنسی، بلکه پولی هم بوده. مالوجهات، مالیاتی بوده که از محصول اخذ می شد و اصطلاح بهره، مترادف «مالوجهات» است.

عشر، این اصطلاح از زسان اشغالگران عرب معمول شد. در دوره مورد پژوهش

ما، عشر به صورت یک دهم محصول اخذ می‌گردید.

چوپان بیگی، مالیاتی بود که رعایا و ایلیات به منظور استفاده خود و دام‌هایشان از چراگاهها می‌پرداختند.

وجوهات و متوجهات ملکی، نوعی خراج به نفع دولت (به استثنای مالوجهات) بود. وجوهات مالیاتی بود که برحسب (اسم و رسم) گرفته می‌شد... محمد کاظم اصطلاح وجوهات را برای مالیاتهای سه‌ساله‌ای که از بخشی از مردم خراسان گرفته می‌شد به کار برد.

سرشماری، همان مالیات سرانه بود.

یساق‌کش، مالیاتی بود که فقط از ایلیات گرفته می‌شد.

جزیه، از قدیمی‌ترین نوع مالیات که از اشغالگران عرب به یادگار مانده و نادر این نوع مالیات را برای مسیحیان لغو کرد.

سومعات، برخی مالیاتها و وظایفی بود که به نفع مأموران دولت (کدخدای، داروغه و غیره) گرفته و اجرا می‌شد.^۱

اسب چاپاد، هزینه تهیه و نگاهداری اسبهای پستی و دیگر وسایل حمل و نقل برای نامرسانان شاه بود، اصطلاح اسب چاپاد ظاهراً با اصطلاح الاغ که از زبان ایماخانان به جای مانده، مطابقت دارد.

تحویلات، خراجی بود که برای مخارج ارسال وجوه پولی به مرکز (تحویل به معنای انتقال پول یا عملیات انتقال پول) اخذ می‌شد.

پیشکش، وجوهی بود که به نام هدیه برای شاه به وسیله مأموران و سرکرده‌های نظامی جبراً جمع‌آوری می‌شد. علاوه بر این در این دوره از سفیران خارجی و مأمورین شاه در خانه رعایا پذیرایی می‌کردند.

علوفه (سومعات، مالیاتی بود که به صورت خواربار برای افراد قشون، و علیق برای دام‌هایشان گرفته می‌شد... به جز خراجها و وظایف مقرر شده، وجوه پیش‌بینی نشده و کمرشکن دیگری هم برای آذوقه، لباس و اسلحه قشون از مردم گرفته می‌شد. در سال ۱۷۴۰ دستور داده شد که در اصفهان برای رضاقلی میرزا، هزار نفر قوا گرد آورند. لباس و اسلحه قشون را می‌بایست مردم اصفهان تهیه می‌کردند. حتی نقل مکان گروههای قشون از ایالت به ایالت دیگر نیز به حساب مردم تمام می‌شد. به هنگام لشکرکشی به داغستان، نادر دستور داد که از ولایات مختلف ایران سی صد هزار بار آذوقه برای قشون گرد آورند. در نتیجه این عمل، در بسیاری از جاها تمام ذخیره غلات به اردوی نظامی شاه فرستاده شد. «... چنان که کالوشکین خبر می‌دهد: ... دولت ایران با وجود باج و خراجهای مکرری که از مردم می‌گیرد، با این که از همه جای مملکت سیل لباس و ته ساندۀ غلات مردم به سوی اردوی نظامی سرزیر است و با این که از گرفتن مالیاتهای مزاحم نیز کوتاهی نمی‌کند، باز هم در حال ورشکستگی است علی‌قلی خان در سال ۱۷۳۹ م. که سپهسالار خراسان بود، برای رضاقلی میرزا می‌نویسد، مردم ایالت خراسان از ماندن قشون در آنجا مشقت تحمل ناپذیری می‌کشیده‌اند. علی‌قلی خان

۱. دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، ص ۷۸ به بعد.

پیش بینی می کند که ماندن قشون در مشهد، آن ایالت را به ورشکستگی کامل دچار خواهد ساخت. اقامت قشون به صورت هلاکت باری در وضع مردم منعکس شد، زیرا نظامیان در غارت کردن، دست کمی از اشغالگران بیگانه نداشتند... و اعلیحضرت هم نادیده می گیرد. باز، پزشک مخصوص نادر اطلاعات مشابهی درباره اقامت قشون نادر در اصفهان به دست می دهد. سربازان که در شهر و روستا پخش و پلا شده اند، همه جا را ویران می کردند. در جاده ها و خیابانها گروههای ۲-۳ نفره ای دیده می شدند که چون نتوانسته بودند حرص و ولع سربازان را فرو بنشانند، به دنبال آنها کشیده می شدند. در همه جا صدای شیون مردم از وحشت و نومیدی به گوش می رسد... حتی شهری که مورد هجوم و غضب سربازان فاتح بیگانه قرار گرفته باشد، سرنوشتی وحشتناکتر از اصفهان به هنگام اقامت این غاصب (نادر) نخواهد داشت...»

مالیات نتیجه، به احتمال قوی به معاملات و فوایدی که نصیب اشخاص می شد تعلق می گرفت. و آن مقداری از جنس یا فایده بود که به نفع خزانه برداشت می شد. مالیات ۱۰٪، یا راهداری، بطور کلی به وسیله بازرگانان و حتی پیشه‌وران و کشاورزانی که محصول کار خود را در بازارهای محلی می فروختند پرداخته می شد... حمل و نقل کالا حتی در فاصله‌های نسبتاً کم، بسیار گران تمام می شد. برای رساندن کالا از تبریز به رشت، می بایست از شش پاسگاه باجگیری گذشت و در هر پاسگاه برای هر بار کالا، راهداری پرداخت. برای حمل کالا از رشت به اصفهان می بایست از هشت پاسگاه باجگیری گذشت و در هر یک برای هر بار راهداری داد... مثلاً «تاجری که به رشت وارد می شد، می بایست ۳٪ ارزش کل کالایش را بپردازد...»

علاوه بر این مالیاتی از اتمشه و ضرابخانه‌ها می گرفتند.

... میزان مالیاتها پس از سال ۱۷۳۶ م. (زمان نادر) نسبت به مالیاتهای زمان صفویه که در نتیجه سرشماری ۱۷۰۱ - ۱۶۹۸ به سه برابر افزایش یافته بود، مجدداً رشد کرد.

در پایان دهه چهارم، مالیاتهای فوق العاده زیادی به حساب سالهای آینده از مردم دریافت شد... اسنادی وجود دارد مبنی بر این که وقتی خود نادر با قشون به محلی وارد می شد، مردم آن محل را غارت می کردند. این طرز کثورتاری نادر، مملکت را به سرایشی سقوط نزدیک کرد. کشاورزان غارت شده غالباً به دزدی و راهزنی می پرداختند؛ بطوری که کاروانهای بزرگی که برای سپاه آذوقه حمل می کردند، مجبور بودند که از جاده‌های کمربندی عبور کنند، در نتیجه خرج حمل و نقل گرانتر می شد. جریمه‌های پی در پی شاه بار مردم را سنگین تر می کرد.

بازن، در نامه‌های خود خبر می دهد: «غراستهای زیاد و بی رحمی وحشیانه‌ای که همراه با غرامتگیری بود، خلق را به حد اعلای فقر رسانید. سرکرده‌های نظامی او با اخاذی‌های خود فقر خلق را تشدید می کردند. لشکر کشیهای غارتگرانه نادر دیگر مثل سابق توأم با غنایم گرانبهایی نبود، و

تحصیلات مالیاتی نادر بر مردم ایران حد وحصری نداشت. «اگر سربازی در اثر بیماری می‌مرد یا در حین جنگ به قتل می‌رسید و یا از سپاه می‌گریخت، از مردم محل سکونت او جریمه می‌گرفتند.

... تاریخ نگار نادر حکایت می‌کند، که روزانه چاهارها می‌آمدند و از قتل و غارت خلق به هنگام گردآوری مالیات که در تمام کشور جریان داشت، خبر می‌آوردند. سران قبایل لر بختیاری برای گزارش مخارج به دربار احضار شدند، نادر پس از این که آنها را مورد شکنجه قرار داد، امر کرد که وجوه خواسته شده را دو ماهه تأمین کنند. به هر یک از آنها دستور داده شد مالیاتی به مبلغ ۱۰۰ و ۲۰۰ الف‌گرد آورند. در نتیجه عصبانی در میان لره‌های بختیاری در گرفت... در شرایط زوال عمیق اقتصادی، قطع روابط اقتصادی بین ایالات و انقباض بازار داخلی و تقلیل بازرگانی خارجی، مالیاتهای پولی برای اقتصاد روستاها فوق‌العاده مخرب بود. مردم از پرداخت مالیات سرپیچی می‌نمودند، تحصیلداران شاه‌را می‌کشتند و عصبانی می‌کردند. ماسوران خزانه به کمک دسته‌های سر باز مالیات می‌گرفتند. چون بسیار اتفاق افتاده بود که سربازان به عصبانانگران خلق پیبوندند، از آن پس دیگر برای گردآوری مالیات در ایران دسته‌های ازبک و افغان فرستاده می‌شد. آنها به نادرشاه بیشتر وفادار بودند. ماسورین وصول به نفع خودشان نیز مردم را غارت می‌کردند. «برای گرفتن مالیات معمولاً کشاورزان را تحت فشار قرار می‌دادند. آنها را به غل و زنجیر می‌بستند. اگر کسی قدرت پرداخت مالیاتها را نداشت، به فرمان شاه تمام کاپال او را می‌فروختند و پولش را ضبط می‌کردند. و اگر کفایت نمی‌کرد، دختران و زنان او را به‌بهای هر دختر ۱۰۰ روپل (سال ۱۷۴۷ میلادی ۱۰ روپل معادل ۱/۵ تومان بوده). و هر زن ۱۰۰ روپل به‌جای پول می‌گرفتند و برای نظامیان می‌پردند.» لرخ، خود در رشت ناظر شکنجه‌های بی‌رحمانه مردم بود. در نزدیکی اقامتگاه اعضای سفارت روس، آفت‌در صدای ناله و فریاد زیاد بوده که آنها از زور ناراحتی شب و روز نداشتند. پس از آن که کلیتسین از مقامات محلی می‌خواهد که باعث ناراحتی همکاران او نشوند، بساط شکنجه را به‌محل دیگری می‌برند.

... در زمان صفویان زندگی ایلیات کمی بهتر از رعایا بود. کوچ‌نشینان که نیروی عمده سپاه را تشکیل می‌دادند، مثل رعایا بار مالیات و وظایف، بردوشان سنگینی نمی‌کرد. اما در زمان شاه سلطان حسین، در نتیجه تشدید استثمار مالیاتی، وضع آنها به‌بدی گرایید... در زمان نادر مالیات سرانه (- یا ساق‌کش) آنها چندین برابر شد. مثلاً در سال ۱۷۴۴ میلادی از قبایل دوجوبل به‌جای سه‌هزار تومان مالیات سابقشان، مبلغ صد هزار تومان خواسته شد. ایلیات هم مانند رعایا باید جریمه‌های کلان پولی می‌پرداختند. از آن گذشته چنان که یاد کردیم، بارها اتفاق می‌افتاد که ایلیات را به زور به‌رعیت تبدیل می‌کردند و در نتیجه آنها مجبور به پرداخت مالیاتها و وظایف مربوط به رعایا می‌گردیدند.

ایلیاتی که در قشون خدمت می‌کردند، مواجب می‌گرفتند. منتها نه کامل و به‌موقع، و بیشتر گرسنه و محتاج بودند. در نتیجه این وضع، رعایا و ایلیات ورشکسته، خانه‌ها و چادرهای خود را رها کرده و دسته‌های راهزن تشکیل می‌دادند و قیام می‌کردند و به‌عصبانانگران سایر جاها می‌پیوستند و یا از مرز می‌گذشتند.

تشدید به حساب بهره کشی فئودالی در دهه های چهارم و پنجم قرن هژدهم، دولت نادر را به سوی پاشیدگی سخت اقتصادی روانه می ساخت و باعث تیز شدن تضادهای طبقاتی و تضادهای درونی طبقه فئودال گردید.»

مظالم نادر در کرمان در تاریخ کرمان می خوانیم که نادر پس از سرکوبی حکمران فارس «... عنان خود را بطرف کرمان گرداند و کلانتران فارس را نیز دستور داد که به دنبال او بیایند. در کرمان بساط جور برپا شد، اغلب کلانتران کرمان و فارس در آنجا به قتل رسیدند و از سر آنها ستاره ساخت. بعد دستور داد مردم را مصادره کنند. ماسورین و محصلین برای دریافت پول، مردم را به منتور کشیدند. یعنی سرمحکوم را از سوراخ دیوار یا تخته ای بیرون کرده به گاری می بستند و گاو را می راندند تا سر را به همراه خود از تن محکوم بیرون کشد. و کار این مصادره بعد از حرکت نادر هم ادامه داشت، آلف والوف بود که به عهده مردم می گذاشتند.»^۱

«در دوره نادرشاه و بعضی دیگر از سلاطین ایران، اگر مردم پول کافی برای تسلیم به ماسورین مالیاتی نداشتند، ناچار بودند که سر خود را بدهند. چنان که اسماعیل خان زلد از اهالی بروجرد پول می خواست، هرکس نمی داد سرش را می برید.»^۲

همچنین در تاریخ کرمان (سالادیه) می خوانیم: «محصلان خواجه محمد شفیع را به جهت وصول بقیه تنخواه شکنجه کردند. چند نفر هم تاجر ترکمان و مردم ساوراء النهر در کرمان بودند که هرگاه کسی بقدر جریمه ای که به نامش نگاشته اند، نتواند بدهد، اگر دختر یا پسر مقبولی داشته باشد بخرند تا او پول گرفته در عوض وجه مقرر بدهد. خواجه محمد شفیع لابد دو دختر خود را چادر کرده با محصل به منزل ترکمان برد که شاید بخرند و از عذاب فارغ شود. چون ترکمان روی آن دو مستوره را دید، گفت: «نمی خواهم.» محصل گفت: «خواجه محمد شفیع، فلان (نام ترکمان بود) نپسندید، فکر پول کن!» خواجه بیچاره گفت: «خدایا، فلان تاجر ترکمان نپسندید، توهم میسند!»

این واقعه در اواخر شهر رجب سنه هزار و یک صد و شصت بود. «همان شب چند نفر از تفنگچیان کرمانی که در سوکب شاهی رفته بودند، از خراسان آمده خبر قتل نادر را آوردند. بواسطه این خبر جمیع مردم را اخبار کردند، مردم کرمان هرچه از هرکس نزد محصلان بود پس گرفتند.»^۳

پس از مرگ نادر، سالها فقر و فلاکت در سراسر ایران سایه افکنده بود. «در هزار و یک صد و شصت و پنج، شاهرخ میرزا نواده نادرشاه از خراسان خلعت و منشوری با یک نفر معتمد به کرمان نزد شاهرخ خان فرستاد. او ظاهراً اظهار اطاعت کرد، ولی از فرستادن مالیات ابا کرد و گفت: «کرمان از ظلم نادرشاه چنان صورت ویرانی یافته که تا سی (۳۰) سال دیگر رعیت قوه دادن مالیات ندارد.»^۴

۱. تاریخ کرمان، پیشین، مقدمه.

۲. خواجه تاجدار، پیشین، ص ۵۲۴.

۳. تاریخ کرمان، پیشین، ص ۳۱۵.

۴. همان، ص ۳۱۷.

مؤلف «مستم‌التواریخ» نمونه‌هایی از مظالم نادری و سیاست غلط مالیاتی او را ذکر کرده است: «فرمود بروید و مبلغ پنج هزار تومان از حاجی باقر صراف باشی بگیرید و بیاورید. حسب الامرش رفتند و از حاجی باقر مذکور سه هزار تومان به‌خوشی و آسانی گرفتند و آوردند. شهنشاه دادگر از ایشان پرسید که: «آیا حاجی باقر را در گرفتن مبلغ مأمور، عذاب نمودند؟» عرض کرد: «نه حاجت به عذاب نیفتاد و فی‌الغیر خندان و شادان مبلغ مأمور را داد.» کمال تغییر در حالش پدید شد و با غیظ فرمود: «بروید: و مبلغ ۲۰ هزار تومان از حاجی باقر مذکور بگیرید.» رفتند و حاجی باقر را گرفتند و بستند و به‌ضرب و زور و شدت و حدت و عذاب، مبلغ مأمور ۲۰ هزار تومان را از حاج باقر مذکور گرفتند و به‌خدمت شاهنشاه دادگر آوردند.

بعد از آن، از روی غیظ و غضب با جمیع بلاد و ولایات و قوای معظمه ایران چنین رفتار نمود. از آن جمله چهل و یک الف که هر الفش پنج هزار تومان باشد به‌فارس حواله نمود. و در آن وقت در هند و ایران، خصوصاً در فارس خروار دیوانی غله که یک‌صد من به وزن تبریز باشد به‌هزار دینار بیع و شرا می‌شد. هفت نفر محصل بر سر فارس فرستاد. نصیرخان، حاکم لار بدون تأمل و فکر، ۶ نفرشان را گردن زد و یک نفرشان را که محمد سلطان طالبی بود، اسان داده به‌ملازمت خود او را نگاهداشت. و در شهر شیراز محمدخان شاطر باشی و میرزا حسین‌خان... را به‌محصلی فرستاده بود. ایشان چون پخته و زیرک و صاحب وقوف و باتدبیر و مال‌اندیش بودند، در این تحصیل پرخطر و تدبیرش، متحیر و حیران مانده بودند. میرزا... گفت اگر خواهیم ما مبلغ ۱۴ الف نادرشاهی که ۲۰۰ هزار تومان باشد از اهل فارس اخذ و باز یافت نماییم امریست محال، باید جمیع اکابر فارس، بلکه فقرایش را تلف نماییم... و به‌هیچ وجه من‌الوجه مقصود به‌حصول و وصول نخواهد پیوست، و بی‌شک «نادر پادشاه» ما را خواهد کشت... طریقه عقل این است که با خدا معامله نماییم و قبض رسید به همه اهالی فارس بدهیم. اگر به‌سبب این معامله شهنشاه دادگستر ما را بکشد، با شهدا محشور خواهیم شد... اگر پادشاه از این رفتار پشیمان گردد، بخشایش فرماید که بسیار بهتر است... به‌فاصله چهل روز خبر رسید که نادر پادشاه کشته شد...»^۱

در دوره نادر بزرگترین مشکل مردم پرداخت مالیات بود. عادلشاه
عادلشاه
فرمانی برای مدت دو سال اتباع ایران را از پرداخت مالیات معاف کرد و به‌محصلین مالیاتی از صندوق خود مستمری داد تا مردم به‌فکر پسرهای نادر نیفتند و یکی از آنان را به پادشاهی انتخاب نکنند، با این حال عادلشاه در اولین فرصت کلیه فرزندان نادر را یکی بعد از دیگری کشت یا خفه کرد و فقط شاه‌رخ را که در آن‌سوق ۱۴ سال داشت زنده گذاشت تا دختر خود را که دلباخته او بود به‌ازدواجش درآورد. و اگر ایرانیان درصد برآمدند که یکی از اولادهای نادر را به پادشاهی بردارند، وی شاه‌رخ را که داماد و دست‌نشانده او بود، به پادشاهی برگزیند. پس از روی کار آمدن کریمخان زند مردم نفس راحتی کشیدند و

دوران ستمگری محصلین مالیاتی پایان یافت.

بطوری که از کتاب «ستم‌التوادیح برمی‌آید، مالیات دیوانی ایران (غیر از خراسان) در دوران حکومت کریمخان زند «هرسال به ۵۰ هزار تومان می‌رسیده است. از این قرار اصفهان و توابع ۷۰ هزار تومان، شیراز و توابع ۱۶۰ هزار تومان، یزد و توابع ۱۲ هزار تومان، کرمان ۳۰ هزار تومان، کاشان و توابع ۱۲ هزار تومان، ری و توابع ۱۲ هزار تومان، مازندران ۲۰ هزار تومان، گیلان ۲۰ هزار تومان، آذربایجان ۶۰ هزار تومان، کردستان دو هزار تومان، عربستان ۱۰ هزار تومان، کرمانشاهان ۱۰ هزار تومان، همدان پانزده هزار تومان، قزوین دوازده هزار تومان، عراق ۶۰ هزار تومان و لرستان ۲۰ هزار تومان. و علاوه بر این، حکام و والیان نقاط مختلف به تناسب، پیشکشهایی برای کریمخان زند می‌فرستادند.»^۱

رستم‌الحکما نیز در کتاب خود، ضمن توصیف روش حکمرانی کریمخان زند شیوه راستین حکومت و فرمانروایی را به شهریاران روشندل می‌آسوزد: «جمله معترضه بسیار فواید، پرمنافع، رستم‌الحکمایی و شمس‌الوزرایی که از روی مهندسی و غوررسی و دولتخواهی، پادشاه و الاجاه ایران و خیرخواهی سپاه و رعیت و مصلحت‌بینی و صواب‌اندیشی و اصلاح امور خلاق و تصحیح افعال اعمال کافه ناس، بیغرض عرض شده و بالله‌التوفیق.

برای حل و عقد، حقایق فهم دقایق شناس، معلوم و مفهوم باد که از بدو فطرت که حکما رسم سلطنت را وضع نموده‌اند و آئین پادشاهی و مرزبانی و فرمانفرمائی را برپا نموده‌اند، مالیات و حقوق دیوانی را به ثلث و خمس قرار داده‌اند یعنی حقوق دیوانی املاک پادشاهی ثلث و حقوق املاک اربابی خمس باید انفاذ خزانه عاشره سلطانی گردد...» سپس از خطر افزایش قیمت گندم و جو یاد می‌کند:

«... این را بدانند که همه ما کولات و ملبوسات در ایران تابع گندم و جو می‌باشند هر قدر بر قیمت این دو افزوده می‌شود بر قیمت آنها نیز افزوده می‌شود و این را بدانند که دفترهای نادر پادشاهی از دفترهای همه پادشاهان گذشته راست‌تر و درست‌تر می‌باشند، زیرا که در زمان دولت خاقان خلد آشیان شاه طهماسب ثانی حسب الامر آنوالاجاه، در سالک ایران هفت سال بدقت تمام ممیزی و مساحی نمودند و در مهندسی کمال سعی و اهتمام و غوررسی بجا آوردند و نظر به آنکه آنوالاجاه بسیار فهیم و عادل و منصف و بانظم و نسق و تمیز و سفاک بود، نتوانستند از ترس آنوالاجاه چشم از حق پوشند، یا به دیوان اعلی خیانتی نمایند و دفترهای کریم‌خانی نیز اخت دفترهای نادر پادشاه هست و این را بدانند که در وقتی که مالیات دیوانی قریه را صد تومان قرار داده‌اند و در آن وقت غله یک خروار دیوانی به دو هزار و پانصد دینار مسعر باشد و به سبب آفت آسمانی و زمینی نرخ یک خروار دیوانی غله به پنج هزار دینار قرار بگیرد، باید صد تومان مالیات قریه مذکوره به دو بیست تومان قرار داده شود، و همچنین سواجب نوکر و چاکر و خدمتکار اگر در وقتی که یک خروار دیوانی غله به دو هزار و پانصد دینار خرید و فروش می‌شود، سواجب ایشان مثلا هر نفری بیست تومان باشد، در وقتی که یک خروار غله مذکور نرخش از دو هزار و پانصد دینار ترقی می‌نماید

و به پنج هزار دینار قرار می‌یابد، باید بیست تومان سواجب چاکر و نوکر و خدمتکار مذکور به چهل تومان قرار بگیرد.

اگر غیر این طریقه در سرکار فیض آثار پادشاهی معمول گردد البته ضرر و خسران به خزانه عسره سلطانی رسد و افراط و تفریط در امور رعیت و سپاه راه یابد و کار لشکر و سپاه، تباه و خراب گردد و از محاربه با اعدا عاجز آیند و دشمن استیلا یابد و چیره گردد و دولت مختل شود و مملکت از دست خواهد رفت و از جانب پادشاه باید زی هر صنفی از اصناف ناس از سرد و زن و بزرگ و کوچک معین و مقرر باشد که هر کسی در زی خود داخل و از زی خود نتواند بیرون رفت تا آن که شریف و وضع و مخدوم و خادم و خاص و عام و سپاه و رعیت و هر صنفی از صنف دیگر ممتاز و معروف باشد و محاسن و فوایدی چند در ضمن این طریقه می‌باشد که عقلا درک و فهم آنها خواهند نمود، و اگر برخلاف این طریقه رفتار نمایند، عیش برخلاق ناگوار گردد و ناخوشیهای چند در آن خواهد بود که اولوالآباب فهم آنها خواهند نمود.

طریقه چاکر نگهداشتن اینست که سواجب چاکر را بقدر خدمت و شأنش باید قرارداد، و او را باید قدغن نمود که بقدر سواجب خود نفقه و کسوه صرف نماید و بیشتر ننماید، که اگر بیشتر نماید و مدیون شود و مقروض گردد، خیانت و دزدی پیشه کند و از خدمت باز ماند.

بر پادشاه واجب و لازمست که جاسوسانش در اطراف و اکناف عالم بگردند و از خیر و شر و کون و فساد هر جا، او را خبر و آگاهی دهند، که فواید بسیار در این شیوه خوش خواهد بود و در بی‌خبر بودنش مفساد کلیه خواهد بود.

پادشاه باید که قدغن بفرماید که در هر شهری از ممالک محروسه خود غله دیوانی هر چه بیشتر بهتر در انبارها ذخیره نگهدارند و هر سال آنرا تبدیل و تجدید نمایند که به جهت لشکر کشی و ایام قحط و غلا بسیار به کار آید.

پادشاه باید در امور زراعت و فلاحت بسیار سعی و حریص و با جدو جهد باشد و در احداث و تعمیر و تنقیه قنوات و عیون کمال سعی و اهتمام بجا آرد.

پادشاه باید که از روی خواهش نفس اماره و دلخواهی و غیظ و غضب و بغض و عدوان و کینه هرگز کاری نکند که منجر به نداشت و فساد خواهد شد، بلکه امور سلطنت باید از روی مشاورت با عقلا و صلاح اندیشی اولوالآباب باشد

پادشاه باید همه احکامش از روی حکمت و مصلحت باشد نه از روی مهر و کین، پادشاه باید غیور و متعصب و با حمیت و حلیم و فراخ حوصله و راست گفتار و درست کردار و نیکسیرت و سخت‌پیمان و شکیبیا و با وفا و در جمع‌آوری مال و منال و اسباب و آلات و ادوات پادشاهی بسیار حریص باشد، پادشاه باید از خنده و مزاح دور باشد، پادشاه باید عدل و احسان و انصاف و حراست و صیانت را شعار خود نماید که حاصل پادشاهی و ثمره شجره سلطنت اینها می‌باشند، پادشاه باید خیانت‌کار را در دستگاه خود راه ندهد، چه اگر فرزند یگانه و برادر با جان برابری باشد.

پادشاه باید همه گفتارش از روی هیبت و صلابت و سهمناکی و حدت و شدت و

عتاب باشد.

پادشاه باید که بی طمع باشد، زیرا که گفته اند کل طامع مغبون؛ باید از همه کس در حذر باشد.

پادشاه باید با حزم و مال اندیشی و دوربین و در اسور، غوررس و صرفه جو و حقوق دیوانی را حبه و دینارخواه، با تحقیق و تفحص و تحسس باشد، سلطان باید مانند پدر که با تشویق تربیت اولاد می نماید، تربیت سپاه و رعیت نماید به سبب آن که همچنان که آفتاب بر همه کاینات مریست و مرتبه ابوت دارد، پادشاه نیز در تربیت و ابوت مانند آفتابست.

پادشاه باید در دفع دزدی و راهزنی و شلتاق، کمال سعی و اهتمام نماید و در هر منزلی از منازل طرق و شوارع قلمرو خود، پاسبانان و سخلوچیان قرار دهد با شرایط، که دزدی و شلتاق و راهزنی در مملکت پادشاه، پادشاه را بدنام آفاق می کند و خرمن نام و ننگش را بر باد فنا می دهد.

پادشاه باید چنان میزان عدل و انصاف در دست داشته باشد، که در امر زراعت و فلاحت یاهرکاری که حقوق راست و درست دیوانی بر آن لازم آید، شاه و گدا و توانگر و بی نوا و عالم و جاهل و مجتهد و مقصد، در ادا نمودن حقوق دیوانی باید همه برابر باشند و بیش و کم در میانشان نباشد، چه اگر مسلمان و کافر باشد.

پادشاه باید مهم ساز کافه ناس و رواج دهنده امور خلیق باشد، پادشاه باید در ملت و مذهب خود برقرار باشد و اخلال در هیچ مذهب و ملتی ننماید که اخلال در سل و مذاهب باعث زوال دولت و هلاکت حرث و نسل می باشد و چون مخارج ضروری پادشاهی بیش از حساب و شمار است، پادشاه باید روز و شب علی الاتصال در پی تحصیل مداخل و منافع باشد و از کثرت مداخل و منافع سیر نشود، بشرط آن که در دقیقه از دقایق امور پادشاهی تقصیر اهمال نرزد.

پادشاه باید در اسور، سطوت نورزد که سطوت صفت بدیست که عمر را کوتاه می نماید و به مهلت و مدارا کار گذرانیدن باعث طول عمر است و اگر بروفق عدل و احسان، پادشاه به هر قسم که خواهد عیش و عشرت و لذت طلبی و کاسرانی نماید، حلالش باد، بشرط آن که در پی راحت و آسایش خلیق هم باشد و در حقیقت پادشاه باید بیش از همه خلیق، شکر نعمتهای الهی بجا آورد و بعد از مهم سازی خلیق و تنظیم و تنسیق امور سرزبانی بقدر قوه و استطاعت خود، باید خدا را عبادت نماید دیگر، العاقل یکنفیه الاشارة.

و این را بدانند که عدل و احسان و حسن سلوک و حسن سیرت و حسن اخلاق پادشاهان به جهت ایشان سپر سختیست از برای دفع آفات و بلیات و عاهات و به جهت کافه ناس نیز چنین خواهد بود، غرض آنکه به عادل و محسن نفرین نمودن و به ظالم و سستی دعای خیر نمودن نقش بر آب زدن خواهد بود، صاحب قلب سلیم و لب سلیم کریمی باید که فهم نصایح کند.

اول چیزی که بر پادشاه واجب و فرض و مستحکم است تحصیل وزیر باتدبیر روشن- ضمیر از همه جا آگاه، با امانت و دیانت و با فهم و ادراک با حکمت است که اگر آن نباشد همه امور سلطنت مختل و معیوب خواهد بود.

ذکر باقی افعال و اعمال و حرکات و سکانات نواب مالکرقاب و کیل جلیل با تکمیل، دارابفر، درآ، اشکوه، فرمانفرمای فیروزیمند (محمد کریم خان زند) غفرله.^۱

در مقدمه کتاب رستم‌التواریخ، محمد هاشم آصف، نیز از خصوصیات یک مدینه فاضله مقرون به عدالت سخن بمیان آمده است: «... در قلمرو ما، از غنی و فقیر از مرد و زن باید کسب و پیشه داشته باشند و از غله جات و حبوب و ثمرات و هر چه حاصل از زراعت آید، در چهار فصل پنج یک آنها را باید بخزانده پادشاه رسانند و هر چه از معدنها و دریا و یا چیزهایی که بی مالکست حاصل آید حق پادشاه هست و هر که بمیرد و بی وارث باشد، وارثش پادشاه است و هر منفعتی که از کسب و پیشه و صنعت حاصل آید، پنج یکش را باید بخزانده پادشاه رساند... هر چه وارد گمرک پادشاهی شود چهل یک آن را باید بخزانده پادشاه رسانند و در قلمرو ما در هر شهر یا قریه عظیمی باید بیمارخانه با طیب حاذق و عمله جات و اخراجات از سرکار دولت باشد و باید در هر شهری، عدد سکنه از مرد و زن و بزرگ و کوچک، از غریب و بومی در دفتر پادشاهی نوشته شود و پادشاه باید ضامن جان و مال و عرض کسانی که در فرمانش باشند باشد و از عهده فساد آنها برآید و در قلمرو پادشاه، باید شاهراه‌ها را چنان بسازند که راه روان آزار و ضرر و رنج نیابند خصوصاً در شهرستانها کوجه‌ها و خیابانها باید زمینش هموار باشد و به جهت آب باران تدبیرها کنند.

در همه منازل قلمرو و در همه کوجه‌ها و بازارها باید پاسبانان، پاسبانی اسوال مردم نمایند و پادشاه باید از صبح تا نیمه روز به دیوانخانه بنشیند با هفت وزیر با تدبیر و مهمسازی خلایق مشغول باشد و از نیمه روز تا شام نایبش با نایب‌های هفت وزیر مهمسازی خلایق نمایند.

پادشاه باید از روی عشق و محبت و دشمنی و کینه‌توزی و بوالهوسی و دلخواهی هیچ کاری نکند، مگر به مشورت با عقلا و از روی مصلحت.

پادشاه باید دروغ نگوید، و وفا به عهد و میثاق نماید و بر روی کس نخندد و خائن را به ملازمت نگاه ندارد و خطایش عتاب آسین باشد و جزای حسن خدمت و سوء خدمت را بدهد و بر همه فرمانبرداران و پیروان، پدر باشد و به عدل و احسان و قسط و انصاف و حساب، خلوص نیت و پاکدلی با خلایق سلوک نماید، و در امور، بلند همت باشد، و طامع نباشد و اخذ و ضبط حبه و دینار، حقوق دیوانی بنماید.

مثلاً اگر دانه گندم یا جو، یا هر یک از حبوب چه اگر دانه خردل یا خشخاش باشد افتاده باشد بر زمین خم بشود و بردار ضبط نماید و بجایش صرف نماید و از این طریق عارش نباید... اگر تامل و نظر به امور پادشاهی نمائی، پادشاهان از همه فقرا، فقیرتر و از همه محتاجان محتاج‌ترند... باید بحکم پادشاه کوجه‌ها و خیابانها و بازارها از مردار و فضلات و چیزهای کثیف و خبیث و عفونت‌پذیر، پاک و پاکیزه نمود تا باعث عفونت هوا و وبا و بیماری نگردد و باید مردمان سکار، عیار، زیرک، محقق را شاه به اطراف و جوانب سالک خود و غیر خود روانه نماید که از وقایع کون و فساد همه عالم خصوصاً از همه قلمرو دستگاهش اخبار باو رسانند که از همه جا باخبر و آگاه باشد.

پادشاه باید بردبار و پرحوصله باشد و همیشه بر نفس اماره خود سوار باشد، نه آنکه نفس اماره را بر خود سوار نماید و همیشه شهوت و غضب را مغلوب بدارد و نگذارد بروی غالب شوند.

و باید در هر شهر و ده و سرحدی به جهت طی دعوا و رفع ادعا و تفریق حق و باطل و قطع نزاع خلائق فیصلیهای عالم از همه جا آگاه و حکمهای عادل، با معرفت قرار دهد پادشاه باید طالب رنج و مشقت خود و راحت و رفاه دیگران باشد...^۱

بازماندگان کریمخان، برخلاف او در اخذ مالیات رعایت حال مردم را نمی کردند. چنان که علی مرادخان زند به مأمورین خود گفت، تمام یا قسمتی از مالیات سال بعد را از مردم بگیرند و هر کس که مالیات نداد به چویش بیندند و اگر باز نداد به قتلش برسانند. در کشور ایران طبقه ای که مالیات می داد، زارع محسوب می شد و از سکنه شهرها مالیات دریافت نمی کردند. اما مالیات به ارث از آنها گرفته می شد. «زکی خان نیز در گرفتن مالیات بسیار ستمگر بود. پس از آن که وارد ایزدخواست شد، از وجوه محلی دعوت کرد که نزد او بروند. زکی خان به آنها گفت مالیات ایزدخواست سالی ۷ هزار و دویست تومان است و شما باید تا فردا پیردازید. پیشوای روحانی ایزدخواست گفت بعد از این که مردم محصول خود را از زمین برداشتند، می توانند مالیات را پیردازند. زکی خان به این حرفها گوش نداد و مهلت هم به مردم نداد تا پول قرض کنند. روز بعد، از فرط خشم ۱۸ تن را به قتل رسانید و شکم روحانی سالخورده را به جرم حقوقی پاره کرد، بطوری که روده هایش بیرون ریخت. سپس گفت زن و دختران سید را در اختیارگارد مخصوص او بگذارند. ولی سربازان از تجاوز به آنها خودداری کردند. چون این خبر به زکی خان رسید، عصبانی شد و گفت اگر تا فردا دستور را اجرا نکردید شما را خواهم کشت. سربازان که جان خود را در خطر دیدند همان شب زکی خان را کشتند.»^۲

در شرح حال علیمردان خان می خوانیم: «وی غلامی را در پی تحصیل صد تومان مالیات دیوانی به قریه فرستاده و در رقمش نوشتند که قلقانه دو تومان به او بدهند و گاه و جوو اسبش را بدهند و در روز خوراکش را نان و پنیر و شیره و در شب پلو با سرکه و دوشاب بدهند. اتفاقاً آن غلام به جور و تعدی کباب و حلوا در روز و در شب عرق دارچینی و آب لیمو و شربت قند گرفته بوده و پنج هزار دینار علاوه بر قلقانه گرفته بود. چون در آن وقت رسم جاسوسی در کار ملوک و حکام لازم و استوار بود، جاسوسی این خبر را به سمع آن عالیجاه رسانیده غلام مذکور را احضار نمود و هزار چوب فرمود به کف پا هایش زدند و یک طرف پر از فضله به خوردش دادند و ده تومان جریمه، و اسب و یراقش را گرفته و او را از چاکری اخراج نمودند.»^۳

همچنین در دوران قدرت علیمردان خان، یکی از یاران نزدیکش به او پیشنهاد می کند که اکنون صدمن تبریز غله ۱۵۰۰۰ دینار خرید و فروش می شود، اگر موافقت نمایی که تمام ماکولات از غله و غیر غله را به قیمت مضاعف بفروشند، و سرشته این کار به من

۱. (ستم التوادیع)، تألیف رستم الحکما، به اهتمام محمد مشیری، ص ۴۴ به بعد.

۲. خواجة تاجدار، پیشین، ص ۳۷۴ و ۳۵۱.

۳. (ستم التوادیع)، ص ۲۵۴.

سپاری، من عایدات قلمرو تو را دو برابر خواهم پرداخت. وی باتجسم و سکوت به دیوالخانه آمد و خطاب به وزیر و عمال خود گفت: «فلان کس از روی دولتخواهی چنین عرضی به ما نموده که امروز خدمتگزار و صاحب اختیار دولت ایران شده‌ایم. اگر عرض او را قبول نماییم و از قوه به فعل آوریم، مواجبی که به سپاه و لشکر می‌دهیم به نصف می‌رسد و خرج ایشان دو برابر می‌شود و بی‌اسباب و آلت می‌شوند و از ملازمت و خدمت فرو می‌مانند و آئین سلطنت برهم می‌خورد و فلان کس ما را لر بی‌فهم خری پنداشتند، و از روی غیظ و غضب حکم فرمود هزار چوب به کف پاهایش زدند و زبانش را بریدند و هزار تومان جریمه از او گرفتند، و او را از ملازمت اخراج نمود.»^۱

درک اقتصادی این مرد عاقل و مآل‌اندیش قابل توجه است، ای‌کاش نادر نیز، تنها سلحشور و کشورگشا نبود، بلکه مانند کریمخان زند به منافع مردم نیز می‌اندیشید و کاری نمی‌کرد، که مورخان، تاریخ آخرین سالهای او را با اشک و خون بنویسند، و معاصرانش مرگ نابهنگام او را فوزی عظیم بشمارند.

بطور کلی از نحوه اخذ مالیات در عهد آقامحمدخان اطلاع دقیقی نداریم، فقط در بعضی منابع اشاراتی شده است، آنچه مسلم است طرز جهانگیری و جهانداری آقامحمدخان به نادر شبیه‌تر است تا به کریمخان زند، سرجان ملکم او را مردی قدرت‌طلب، لثیم و انتقام‌جو می‌خواند و در وصف پول‌پرستی او می‌گوید: «او یکمرتبه از یک دهقانی که امر بقطع گوش او داده بود شنید که به میرغضب می‌گفت که اگر فقط سرگوش او را ببرد چند عدد پول تقره به او خواهد داد، ولی مقصر بسیار متعجب شد، وقتی که شاه به او گفت که اگر آن پول را دو برابر کند و به اعلیحضرت بدهد گوش او کاملاً سالم خواهد ماند.»^۲ همچنین هنگام تصرف خراسان تصمیم گرفت تقود و جواهرات نادری را از شاهرخ نواده او بازستاند ولی شاهرخ پیر از افشای محل خودداری می‌کرد، سرانجام پس از آنکه سرب‌گداخته بر سرش ریختند محل اورنگ‌گداز را بروز داد و آقامحمدخان را غرق شادی نمود ولی خود پس از این شکنجه‌ها بزودی درگذشت، مسلماً سیاست مالی و اقتصادی آقامحمدخان مبتنی بر منافع مردم نبود، ولی در هر حال در شدت عمل و مردم‌آزاری به پای نادرشاه نمی‌رسید.

ژان‌گوره فرانسوی می‌نویسد: «ریش بلند نزد مردان ایران نشانه مالیات ریش و قار و حیثیت بود و جوانان آرزو داشتند که دارای ریش بلند بشوند تا این که بتوانند در سلک مردان درآیند. آقامحمدخان به مناسبت نداشتن ریش، ناراحت بود و چون می‌دید ملاحان روسی ریش ندارند، متوجه شد که بین روسیها داشتن ریش الزامی نیست... اما در ایران ریش مردها بقدری اهمیت داشت که اگر مردی ریش خود را می‌تراشید حتی مورد نکوهش زلش هم قرار می‌گرفت... آقامحمدخان که می‌دانست نمی‌تواند دارای ریش شود، تصمیم گرفت که مردان دیگر را بدون ریش نماید و دستور داد که مردان ریش خود را بتراشند. همان کار را که پطرکیبر ۸ سال قبل از آقامحمدخان در روسیه کرد. ملتها فرمان آقامحمدخان اجباری بود و کسانی که می‌خواستند ریش داشته باشند، باید مالیات

۱. همان، ص ۲۵۵.

۲. تاپس، تاریخ ایران ترجمه فردوسی، ۲۳، ص ۴۲۹.

دهند. برای ریش مردان ۶ نوع مالیات وضع کردند و کمترین مالیات از ریش روستاییان گرفته می‌شد.^۱ مردم برای نجات از این مالیات جدید به روحانیان توسل جستند. ولی این نیز مؤثر نیفتاد، بالاخره حمله شیخ ویس‌خان و مشکلات سیاسی که متعاقب آن رخ داد، آقامحمدخان را برآن داشت که از اخذ این مالیات بی‌سابقه خودداری کند.

آقامحمدخان در آغاز قدرت یعنی در موقعی که در تهران به فرمانروایی رسیده بود، به کدخدایان اعلام کرده بود «می‌توانند مالیات خود را باظروف مسین بپردازند. او این قبیل ظروف را ذوب می‌کرد و سکه می‌زد و به مصرف خرید مایحتاج می‌رسانید.»^۲



حاجی میرزا شفیق مستوفی

بیرون کنید.» سه روز بعد شاه در اثر تب شدید در سن ۶۸ سالگی جان سپرد.

ملکم می‌نویسد: «به غیر از وزرای بزرگ، منشیان و مستوفیان نیز هستند که به معاونت ایشان کارهای بسیار می‌گذرد و دفاتر جمع و خرج ممالک محول به ایشان است. منزلی که مستوفیان در آن جمع می‌شوند، دفترخانه گویند و در آنجا مجمع مالیه و خرج مملکت از قبیل

به قول سرجان ملکم «عایدات دولت فتحعلی‌شاه در دوران اوج قدرت، مبلغی کمتر از شش میلیون لیره بود. جواهرات شاهی که در اختیار فتحعلی‌شاه بود، از جواهرات هر شه‌ریار معاصر مسیحی‌گرا نبهاتر بشمار می‌رفت.» به نظر فتحعلی‌شاه پول از هر چیز دیگری گرانبهاتر بود. او حتی حاضر نبود پولهایی را که در خزینة خود انباشته بود در راه بقای استقلال و آزادی ایران در مقابل اجانب خرج کند. به همین علت تقاضای مکرر عباس‌میرزا از او بی‌نتیجه ماند. پول بقدری برای شاه عزیز بود که حتی جان خود را در راه وصول مالیات فارس از کف داد. به قول واتسن قبل از ورود به شیراز، فرزندش فرمانفرما در قصر سعادت آباد به خدمت پدر شتافت، ولی به جای شش صد هزار تومان مالیات معوقه، ۱۳ هزار تومان همراه آورده بود. شاه از این وضع سخت برآشفته، به فرزند خود دشنامهای سخت داد و دستور داد او را دستگیر کنند. و در سلام عام خطاب به وزرا و حکام گفت: «این خیال بیهوده را که من به علت سالخوردگی قادر نخواهم بود عواید را وصول کنم از سر

۱. خواجة قاجدار، پیشین، ص ۴۸۲.

۲. همان، ص ۳۷۱.

۳. تاریخ قاجاریه، ترجمه رحبند مازندرانی، ص ۱۳۴ و ۲۵۶.

وظایف و ادارات و اطلاعات و مستمریات علما و مشایخ و سادات و فقرا و مواجب و مشاخره صاحب‌منصبان ملکی و لشکری و تعینات سپاهیان را به تنقیح واری و رسیدگی می‌کنند.»^۱



جمعی از دیوانیان در دوره قاجاریه

درجای دیگر ملکم می‌نویسد: «در زمینهای خالصه اول حاصل زمین را بدوسیله کارشناس، ملاحظه و تخمین می‌کنند، بعد ده یک آن را به کسانی که درو و خرمن کرده و خرمن را کوبیده و گاه را از آن جدا ساخته‌اند، می‌پردازند. آنچه باقی ماند، مابین زارع و پادشاه بالسویه قسمت می‌شود. بعضی نوشته‌اند که در بعضی جاها زارع دوثلث حاصل را به پادشاه می‌دهد.

زمینهای اربابی از روی آب مالیات می‌دهند. چنان که آب معین از رودی داشته باشد، بعد از وضع تخم و دادن حصه معین به درونده و کوبنده از ده دو، و اگر از قنات و کهریز باشد از ده یک و نیم، و اگر از چاه و دولاب آب بدهند، از ده نیم حاصل را به حکومت دهند. زمینهای خالصه را که زراعت آن فقط بسته به آب باران است به زارع، و آنچه لازمه رعیت است معمول می‌دارند. اگر تخم از زارع باشد، ده یک از حاصل را به دیوان می‌دهند. در یکی از رسایل ده دو نوشته شده است. در این صورت احتمال دارد که تخم از دیوان باشد... آنچه مذکور شد در باب محصولات صیفی است. اما در محصول شتوی فقط برنج بر قواعد مذکوره

۱. سرجان ملکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، ج ۲، ص ۱۶۳.

زراعت می‌شود. هر چیز دیگر که در این موسم کاشته می‌شود، تخم از رعیت است. و چون حاصل به‌دست آید، ثلث آن حق دیوان است. و در زمینهای اربابی ده‌ونیم از حاصل شتوی را به دیوان می‌دهند. فصل درو و برداشت محصول برحسب آب و هوا و مناطق مختلف فرق می‌کند. حصه مالک و زارع و مالیات دولت تقریباً همه‌جا یکسان است و اگر اختلافی هست، چندان مهم و قابل ذکر نیست. حصه دولت را باید نصف نقد و نصف جنس بدهند. ولی این اصل کاملاً رعایت نمی‌شود و گاه حصه دیوان را تماماً جنس می‌دهند. در بعضی منابع نوشته‌اند که در مقابل هر یک تومان نقد، معادل یک خروار جنس می‌دهند. از این جا معلوم می‌شود که قیمت یک خروار جنس یک تومان است. لیکن در این اواخر دیوان بابت هر خرواری یک تومان و نیم تا دو تومان هم از رعیت گرفته است. البته قواعد مذکوره شامل اراضی ممتاز و حاصلخیز نیست. زیرا در بعضی از زمینهای اصفهان از هر جریبی بیش از سی کرون عاید می‌شده است... زمینهای لم‌بزرع و بایر را هر کس از دیوان بخواهد به جهت این که باغی بسازد یا عمارتی برپا کند، دولت بی‌مضایقه می‌دهد.

حصه دیوان از زمین باغات و محصول آن ناچیز است. ملکم می‌نویسد که در سال ۱۸۰۰ میلادی که در شیراز بودم، مرد مطلعی به من گفت اگر تالک آب داشته باشد، درختی شش دینار و اگر آب معین نداشته باشد، پنج دینار می‌گیرند. سیب، گلابی و شفتالو و امثال آن را درختی بیست دینار و گردو را درختی صد دینار از رعیت می‌گیرند. دولت زمینهای قابل زراعت را با شرایط خیلی مناسب به ایلات می‌دهد و آنها به اندازه‌ای که احتیاج دارند زراعت می‌کنند، و حصه دیوان با نظر و صلاح دید سرکرده ایل یا گماشتگان او جمع‌آوری می‌شود. علاوه بر این، از بابت گاو شیرده سی صد دینار، خر دوست دینار، مادایانی که برای کره گرفتن است هزار دینار، شتر سی صد دینار و گوسفند هفت صد دینار به دیوان می‌دهند.

قسمتی از مالیه ایران از کرایه زمین و خانه‌ها و حمامها و کاروانسراها و دکاکین و آسیاها و کارخانه‌ها، اعم از این که قماش باشد یا کارخانه شیشه‌گری و دباغی و آهنگری و امثال آن و گمرک مال‌التجاره خارجی و داخلی تأمین می‌شود.

بعضی از مالیاتها از پایان حکومت صفویه و زلدیه تا به حال خیلی زیاد شده است، زیرا که در اختلالی که بعد از زوال هر یک از این دو خانواده روی داد، بسیاری از اسلاک که متعلق به اشخاص بود به تصرف دیوان درآمد. در شهرهای معتبر جمیع کوچها که در ایام سابق مال مردم بود، حال در قبضه حکومت است، و به رعایا به کرایه می‌دهند، و حقوق دیوانی که از دکاکین گرفته می‌شود، مبلغی خطیر می‌شود. اگر دکان ملک دولت باشد، کرایه به نسبت فایده که از آن حاصل می‌شود تعیین می‌گردد و اگر از رعیت باشد، درآمد سالیانه آن را تخمین می‌زنند دو در ده دیوان می‌گیرد و این قسم مالیات را که از کرایه زمین و دکاکین در شهرها و از ایلات و احشامات می‌گیرند، سرشماری و خانه‌شماری می‌گویند، و در اخذ آن رعایت حال اشخاص نمی‌شود. به نظر ملکم با این که قوانین مالیاتی ایران ظالمانه نیست، سلاطین ایران هرگز به مالیات قانونی قانع نمی‌شوند و رعیت را به انواع و اقسام مختلف در معرض ظلم و تعدی قرار می‌دهند. از جمله، پیشکشهای نقدی و جنسی که از صاحب‌منصبان بزرگ مطالبه می‌کنند و آنها نیز برای تأمین این پیشکشها به رعایای خود فشار می‌آورند. به این ترتیب